



مَنَادِیْ اَمّت

هفته نامه منادیان امت | شماره سی و چهار | خرداد ماه ۱۴۰۵

مهدویت از نگاه شیعه و اهل سنت / مؤلفه هویتی انقلاب اسلامی / مقایسه جامع تفکر صهیونیست و یهودیت



ولایت فقیه؛ یعنی تصمیم مبتنی بر حکمت و مصلحت‌سنجی

در تحولات اخیر پیرامون مذاکرات ایران و آمریکا در سوئیس، صحنه‌ای رقم خورد که می‌توان آن را آینه‌ای تمام‌نما از ماهیت نظام ولایت فقیه دانست. رهبر معظم انقلاب، با وجود آنکه «اصولاً نظر متفاوتی» نسبت به توافق با آمریکا داشته‌اند، با پذیرش مسئولیت از سوی رئیس‌جمهور و مقامات عالی کشور، اجازه ادامه مسیر مذاکرات را صادر کردند. این واقعه، پرسش اساسی درباره نسبت «ولایت فقیه» با «دیکتاتوری» را پیش می‌کشد. آیا نظامی که رهبر آن با وجود مخالفت شخصی، به تصمیم سایر ارکان نظام احترام می‌گذارد، می‌تواند دیکتاتوری باشد؟

۱. روایت یک تصمیم: مخالفت شخصی، اجازه‌ی حکومتی

در روزهای منتهی به مذاکرات سوئیس، رهبر معظم انقلاب در بیانیه‌ای کتبی اعلام کردند که با وجود «نظر متفاوت» نسبت به تفاهم‌نامه با آمریکا، آن را تأیید کرده‌اند. ایشان تصریح کردند که این اجازه را به دلیل «تعهدی» صادر کرده‌اند که مقاماتی از جمله رئیس‌جمهور برای «حفظ حقوق ملت ایران» بر عهده گرفته‌اند.

این اقدام، یک اصل بنیادین در نظام اسلامی را به نمایش گذاشت: تفکیک میان «نظر شخصی» و «تصمیم حکومتی». رهبری، با وجود آنکه از ابتدا نسبت به مذاکره با آمریکا رویکردی انتقادی داشته‌اند، در مقام اداره کشور، به فرایند تصمیم‌گیری جمعی و مسئولیت‌پذیری سایر قوا احترام گذاشته‌اند. این رفتار، دقیقاً نقطه‌ی مقابل رویکرد دیکتاتوری است که در آن، نظر شخص حاکم، یگانه معیار تصمیم‌گیری است.

با توجه به تحولات میدانی و دیپلماتیک، ارزیابی محتمل این است که توافق کنونی بیشتر شبیه به یک «آتش‌بس موقت» مذاکره‌ای است تا یک صلح پایدار، و آینده آن به شدت به تحولات میدان نبرد به ویژه در لبنان وابسته است. آنچه در سویس در حال رخ دادن است، بیش از آنکه یک توافق نهایی باشد، تلاشی برای مدیریت بحران و خرید زمان است. در ادامه، تحلیل دقیق‌تری بر اساس مؤلفه‌های ذیل ارائه می‌شود:

۱. تناقض‌های راهبردی آمریکا؛ مذاکره با تهدید

آنچه از آن با عنوان «اصرار و فشار آمریکا بر مذاکره» و همزمان «تهدید و انکار مفاد توافق» یاد می‌شود، دقیقاً نشان‌دهنده‌ی یک راهبرد دوگانه از سوی واشنگتن است:

اهداف کوتاه‌مدت: آمریکا به دنبال خارج کردن ایران از حالت «تهدید نظامی قریب‌الوقوع» و کاهش تنش در منطقه است تا بتواند تمرکز خود را بر سایر بحران‌ها (از جمله اوکراین و رقابت با چین) معطوف کند.

چالش پایبندی: اما تیم مذاکره‌کننده‌ی آمریکا در داخل با فشار شدید لابی‌های اسرائیل و جمهوری خواهان تندرو مواجه است که هر گونه توافقی را به مثابه «امتیاز دادن به ایران» قلمداد می‌کنند. به همین دلیل، مقامات آمریکایی مدام از موضع «تهدید به حمله» استفاده می‌کنند تا اهالی مذاکره را در ایران تحت فشار قرار دهند و امتیازات بیشتری بگیرند.

این رفتار متناقض نشان می‌دهد که آمریکا خود را به مفاد این تفاهم‌نامه متعهد نمی‌داند و آن را صرفاً یک «بیانیه‌ی موقت» تلقی می‌کند، نه یک معاهده‌ی الزام‌آور بین‌المللی.

۲. معمای لبنان؛ گره‌گاه اصلی توافق

بند اول تفاهم‌نامه که شامل «لبنان» می‌شود، به مهم‌ترین نقطه‌ی اختلاف تبدیل شده است:

موضع ایران: تهران به صراحت اعلام کرده که «لبنان خط قرمز» است و تا زمانی که تجاوزات اسرائیل به لبنان ادامه دارد، هیچ پیشرفتی در مذاکرات حاصل نخواهد شد. این موضع، ریشه در راهبرد محور مقاومت دارد.

موضع اسرائیل: نتانیاهو با صراحت گفته است که اسرائیل خود را به این توافق ملزم نمی‌داند و عملیات در لبنان را تا «نابودی کامل زیرساخت‌های حزب‌الله» ادامه خواهد داد. تداوم جنایت‌های اخیر نشان می‌دهد که اسرائیل از این توافق به عنوان پوششی برای تکمیل اهداف نظامی خود استفاده می‌کند.

امتناع هیئت مذاکره‌کننده ایران از دست دادن و عکس یادگاری با هیئت آمریکایی در سوئیس، یک اقدام دیپلماتیک حساب شده بود که در آن، پیام‌های متعددی را به مخاطبان گوناگون، فراتر از میز مذاکره، منتقل می‌کرد.



در نظام جمهوری اسلامی، مقاومت در برابر آمریکا یک اصل راهبردی و هویتی است. خودداری از دست دادن و عکس یادگاری، پاسخی عملی به این نگرش بود که مذاکره، به معنای عقب‌نشینی از اصول یا عادی‌سازی رابطه نیست. هیئت ایرانی با این رفتار، به افکار عمومی، مجلس و متحدان منطقه‌ای خود نشان داد که «با وجود ورود به مذاکره، هیچ امتیاز نمادینی به دشمن سنتی نداده است». این حرکت، به ویژه در شرایطی که تنش‌ها در منطقه بالا بود، به مثابه تأکید بر حفظ «عزت» و «استقلال» در عین تلاش‌های دیپلماتیک تعبیر شد.

خودداری از این ژست‌های دیپلماتیک، یک پیام راهبردی روشن برای طرف آمریکایی نیز داشت:

۱. برتری در «گزینه نظامی» و «قدرت چانه‌زنی»: با امتناع از عکس یادگاری، هیئت ایرانی این پیام را منتقل کرد که از موضع قدرت و اعتمادبه‌نفس وارد مذاکره شده است. تصاویر منتشرشده از لحظاتی که جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، در اتاق منتظر می‌ماند یا هنگام خروج هیئت ایرانی، حاکی از نوعی ابتکار عمل در دست تهران بود. این صحنه‌ها، تصویری از یک هیئت مذاکره‌کننده با اعتمادبه‌نفس را در مقابل هیئتی که در جایگاه واکنش‌دهنده قرار دارد، ترسیم کرد.

۲. تقویت اهرم مذاکره: هیئت ایرانی با خودداری از هرگونه ژست نمادین، بر رویکرد «اقدام در برابر اقدام» و «عملکرد، نه شعار» تأکید کرد. این حرکت، فشار را روی طرف آمریکایی برای ارائه تضمین‌های عملی و اجرایی افزایش داد و مانع از آن شد که تصاویر دیپلماتیک، به عنوان ابزاری برای نمایش «پیشرفت» توخالی، بدون تحقق تعهدات واقعی، به کار گرفته شود.

وابستگی متقابل: مادامی که اسرائیل در لبنان در حال ارتکاب جنایت است و آمریکا توانایی یا اراده‌ی متوقف کردن آن را ندارد (یا نمی‌خواهد)، عملاً بند اول توافق نقض شده و کل فرآیند مذاکره را بی‌اعتبار می‌کند.

۳. سناریوی ۶۰ روزه؛ مذاکره در سایه جنگ

حضور رایزن‌های ایرانی در سوئیس و برگزاری جلسات فشرده در این بازه‌ی ۶۰ روزه، نشان از عزم دو طرف برای آزمودن مسیر دیپلماسی دارد، اما سه عامل این مسیر را تهدید می‌کند:

۱. فشار حداکثری مستمر: آمریکا با رد مفاد تفاهم‌نامه (از جمله شروط مالی و رفع تحریم‌ها)، عملاً به ایران می‌گوید که «ابتدا باید در لبنان و هسته‌ای عقب‌نشینی کنید، سپس ما امتیاز خواهیم داد». این رویکرد، مذاکره را به یک «یک‌طرفه» تبدیل کرده است.

۲. تعریف‌های متفاوت از «پایبندی»: ایران «پایبندی» را به معنای توقف کامل حملات اسرائیل و رفع تحریم‌ها می‌داند، در حالی که آمریکا «پایبندی» را صرفاً به توقف اقدامات نظامی ایران در دریا و عراق تعبیر می‌کند.

۳. زمان و اعتبار: بازه‌ی ۶۰ روزه، زمان بسیار کوتاهی برای حل اختلافات بنیادین مانند سرنوشت تأسیسات هسته‌ای فردو و میزان غنی‌سازی است. احتمال به نتیجه رسیدن در این مهلت بسیار ناچیز است.

۴. چشمانداز پس از جام جهانی؛ یک توافق شکننده

در پاسخ به این پرسش که آیا آمریکا بعد از جام جهانی نیز پایبند می‌ماند یا خیر، باید گفت:

فقدان تضمین حقوقی و سیاسی: این توافق، یک سند الزام آور بین‌المللی نیست که در شورای امنیت تصویب شده باشد. در صورت تغییر دولت در آمریکا (چه در انتخابات ۲۰۲۶ و چه تغییرات کابینه)، کنگره یا دولت بعدی به راحتی می‌تواند آن را یک طرفه لغو کند، همان‌گونه که ترامپ برجام را لغو کرد.

اولویت‌های متغیر: آمریکا پس از جام جهانی (و احتمالاً با نزدیک‌شدن به انتخابات میان‌دوره‌ای)، اولویت‌های داخلی و خارجی‌اش تغییر خواهد کرد. اگر در آن زمان، اسرائیل موفق شده باشد که ضربات سختی به محور مقاومت وارد کند، انگیزه‌ی آمریکا برای حفظ این توافق به شدت کاهش خواهد یافت و احتمالاً آن را «بی‌نیاز» از مذاکره با ایران تلقی می‌کند.

پیش‌بینی: این توافق یا پیش از ۶۰ روز آینده به دلیل نقض آتش بس در لبنان رسماً فرو می‌پاشد، یا در بهترین حالت، به یک توافق موقت برای تبادل زندانیان و کاهش محدود تنش تبدیل می‌شود که هیچ تضمینی برای پایبندی آمریکا در میان‌مدت و بلندمدت ندارد. آمریکا پس از جام جهانی نیز این توافق را صرفاً یک ابزار تاکتیکی خواهد دید و به محض تغییر منافع، آن را کنار خواهد گذاشت. واشنگتن ثابت کرده که «قول» و «تفاهم» را به اندازه‌ی «نیروی بازدارندگی» ایران و «اراده‌ی رهبری» جدی نمی‌گیرد.

بی‌اعتمادی به مذاکرات، یادگار رهبر شهید



مخالفت رهبر شهید انقلاب با مذاکره با آمریکا، ریشه در یک بی‌اعتمادی راهبردی عمیق نسبت به ماهیت، عملکرد و پایبندی دولت آمریکا به تعهداتش دارد. این مخالفت، نه یک رویه سطحی، بلکه برآمده از یک تحلیل عقلانی و مبتنی بر تجارب تلخ تاریخی است. در ادامه، این دلایل را با استناد به نقل‌قول‌های مستقیم از ایشان بررسی می‌کنیم.

۱. **عدم کارایی مذاکره؛** «مذاکره با آمریکا هیچ تأثیری در رفع مشکلات کشور ندارد»

ایشان اساساً مذاکره با آمریکا را راهکاری بیهوده برای حل مشکلات کشور می‌دانند و تأکید دارند که این کار نه تنها سودی ندارد، بلکه می‌تواند پُر ضرر باشد. ایشان در تبیین این موضوع، مذاکره با آمریکا را «غیرعقلانه، غیرهوشمندانه و غیرشرافتمندانه» توصیف کرده‌اند.

«برخی وانمود میکنند اگر پشت میز مذاکره بنشینیم فلان مشکل حل میشود اما واقعیتی که باید درست بفهمیم این است که مذاکره با آمریکا هیچ تأثیری در رفع مشکلات کشور ندارد.»

۴. ذاتِ پیمان شکنِ آمریکا که بر اساس تجارب متعدد (الجزایر) به اثبات رسیده است.
۵. تبدیل مذاکره به «باج دهی» که پایانی ندارد و عزت کشور را خدشه دار می کند.

مهدویت (۳) بررسی تطبیقی مهم ترین نشانه های ظهور حضرت مهدی (عج) از نگاه شیعه و اهل سنت



باور به ظهور منجی موعود در آخرالزمان، از اعتقادات مشترک و مسلم میان تمامی فرق اسلامی است. اصل مهدویت و نشانه های پیش از ظهور، در منابع معتبر هر دو مذهب به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. این نوشتار با تکیه بر منابع دست اول حدیثی و کلامی فریقین، به بررسی مهم ترین نشانه های ظهور حضرت مهدی (عج) پرداخته و نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه شیعه و اهل سنت را در این زمینه تبیین می کند. یافته های پژوهش نشان می دهد که نشانه های حتمی ظهور در منابع شیعه به صورت مشخص پنج علامت معرفی شده اند، در حالی که در منابع اهل سنت، نشانه ها در چارچوب «أشراط الساعة» (نشانه های قیامت) مطرح شده و از تنوع بیشتری برخوردارند. با این حال، نشانه هایی همچون خروج سفیانی، ندای آسمانی و کشته شدن نفس زکیه در هر دو مذهب مورد تأکید قرار گرفته اند.

بر اساس منابع روایی، نشانه های ظهور به دو دسته کلی تقسیم می شوند: نشانه های حتمی که وقوع آنها پیش از ظهور قطعی و حتمی است، و نشانه های غیرحتمی که ممکن است رخ دهند یا ندهند و وقوع ظهور مشروط به تحقق آنها نیست.

۲. «تجربه بی حاصل» برجام؛ درس عبرتی برای مذاکره

مهم ترین دلیل برای این بی اعتمادی، تجربه ی تلخ و پُرخرجِ برجام است. ایشان بارها با اشاره به این تجربه، آن را دلیلی قاطع بر عدم پابندی آمریکا به تعهداتش دانسته اند.

ایشان با اشاره به «تجربه بی حاصل حدود دو سال مذاکره با آمریکا» در دهه ۹۰، تأکید کردند که آمریکا «همان معاهده را با وجود نقص هایی که داشت نقض کرد و از آن خارج شد». این تجربه به صراحت نشان داد که مذاکره و حتی امتیاز دادن و کوتاه آمدن، تضمینی برای عمل به تعهدات از سوی آمریکا نیست.

۳. نقض عهد، ذات و ماهیت آمریکا؛ «آمریکا به تعهد عمل نمی کند»

رهبر انقلاب، این رفتار بی تعهدی را نه یک استثنا، بلکه ذات و ماهیت حاکمیت آمریکا می دانند و بر این باورند که آمریکایی ها به هیچ تعهدی پایبند نیستند.

ایشان در مقایسه ای تاریخی به ماجرای مذاکرات الجزایر در سال ۱۳۶۰ اشاره کرده و می فرمایند: «آمریکا به تعهد عمل نمیکند؛ خیلی خب، این هم مذاکره و نشستن با آمریکا. یا در برجام... کردند این کارها را؟ نکردند دیگر. مذاکره مشکل ما را با آمریکا حل نمیکند.»

۴. «آمریکا؛ تنها استثنا»؛ چرایی عدم مذاکره با واشنگتن

با وجود مذاکره و تعامل گسترده ایران با دیگر کشورها، آمریکا تنها استثنای جدی در این زمینه است. دلیل این امر، تجربه ای است که نشان داده مذاکره با این کشور، نه تنها راهگشا نیست، بلکه به معنای «باج دادن» و تداوم زیاده خواهی های آنان است.

«تنها استثنایی که در این زمینه وجود دارد آمریکا است... مذاکره مشکل ما را با آمریکا حل نمیکند. بله، مشکل ما را با آمریکا یک چیز حل میکند؛ چه چیزی؟ به آمریکا باج بدهیم؛ نه یک بار؛ آمریکایی ها به یک بار باج هم قانع نیستند؛ امروز باج بدهیم، فردا می آیند یک باج دیگر می خواهند، [باز باید] باج بدهیم؛ پس فردا می آیند یک باج دیگر می خواهند.»

به طور خلاصه، دلایل مخالفت رهبر شهید با مذاکره با آمریکا را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. بی اعتمادی راهبردی به ماهیت و عملکرد دولت آمریکا.
۲. ناکارآمدی اثبات شده مذاکره در حل مشکلات کشور.
۳. تجربه شکست خورده برجام که به عنوان یک عبرت تاریخی مطرح است.

ب) قیام یمانی

قیام یمانی یا قیام قحطانی، از دیگر نشانه‌های حتمی ظهور است که به قیام مردی از نسل امام حسین (ع) از اهالی یمن اشاره دارد که پیش از ظهور امام مهدی (عج) رخ می‌دهد. امام صادق (ع) می‌فرماید: قیام‌های سه‌گانه خراسانی، سفیانی و یمانی در یک سال، یک ماه و یک روز خواهد بود و هیچ پرچمی به اندازه پرچم یمانی، دعوت به حق نمی‌کند.

ج) صیحه آسمانی (ندای آسمانی)

صیحه آسمانی یا ندای آسمانی، از نشانه‌های حتمی ظهور است که از آسمان شنیده می‌شود. بر اساس احادیث، محتوای این صیحه، بشارت به مؤمنان و اعلام نزدیکی ظهور است. از ویژگی‌های این صیحه آن است که همه انسان‌ها آن را به زبان خود می‌شنوند؛ از نزدیک و دور به یک اندازه شنیده می‌شود؛ انسان‌های خواب را بیدار کرده و همه را به وحشت می‌اندازد؛ و برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب است.

امام محمد باقر (ع) می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ خُرُوجِهِ ... وَ صَيْحَةً مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ»؛ «از نشانه‌های خروج [مهدی] ... فریاد آسمانی در ماه رمضان است.»

د) قتل نفس زکیه

قتل نفس زکیه، به کشته‌شدن فردی از یاران امام مهدی (عج) در کنار کعبه اشاره دارد. بنابر روایات، نفس زکیه شخصی پاک و باایمان است که در بین رکن و مقام (در مسجدالحرام) به قتل می‌رسد. این واقعه از نشانه‌های حتمی و بسیار تلخ پیش از ظهور به شمار می‌رود.

ه) خسف بیداء

خسف بیداء، به فرو رفتن سپاه سفیانی در زمین در منطقه بیداء (بین مکه و مدینه) اشاره دارد. این واقعه پس از آن رخ می‌دهد که سفیانی برای جنگ با امام مهدی (ع) به سمت مکه حرکت می‌کند و در بیابان بیداء، به امر الهی، زمین لشکریان او را می‌بلعد.

سایر نشانه‌ها در منابع شیعه

علاوه بر پنج نشانه حتمی مذکور، در منابع شیعه نشانه‌های دیگری نیز ذکر شده است که برخی از آنها عبارت‌اند از:

قیام خراسانی: قیام فردی از اهالی خراسان که هم‌زمان با خروج سفیانی و قیام یمانی رخ می‌دهد.

قیام سید حسنی: قیام جوانی از دیلم که فریاد می‌زند که دعوت امام را اجابت کنید.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که مهم‌ترین نشانه‌های ظهور از نگاه شیعه و اهل سنت کدام‌اند و وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه این دو مذهب در چیست؟ پاسخ به این پرسش، علاوه بر روشن‌سازی ابعاد اعتقادی مهدویت، می‌تواند به درک بهتر زمینه‌های مشترک وحدت اسلامی در این مسئله کمک کند.

نشانه‌های ظهور در نگاه شیعه

تقسیم‌بندی نشانه‌ها

در منابع شیعه، نشانه‌های ظهور بر اساس روایات معصومان (ع) به دو دسته حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌شوند. نشانه‌های حتمی، علائمی هستند که پیش از ظهور قطعاً اتفاق می‌افتند و بر هیچ شرط و قیدی معلق نیستند؛ اما تحقق نشانه‌های غیرحتمی مشروط به شرایطی است.

امام صادق (ع) در روایتی معروف، پنج نشانه حتمی را چنین برمی‌شمارند:

قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْتُمَاتٍ: الْيَمَانِيُّ وَالسَّفْيَانِيُّ وَالصَّبِيحَةُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ.

پیش از قیام قائم، پنج نشانه حتمی خواهد بود: یمانی، سفیانی، صیحه [آسمانی]، کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتن [زمین] در بیداء.

مهم‌ترین نشانه‌های حتمی از نگاه شیعه

الف) خروج سفیانی

خروج سفیانی یکی از پنج رویداد حتمی در آستانه ظهور حضرت مهدی (عج) است که در منطقه شام رخ می‌دهد. بنابر روایات، سفیانی مردی است از نسل ابوسفیان که از شام خروج می‌کند و با تظاهر به دینداری، گروه زیادی از مسلمانان را می‌فریبد و بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی را به تصرف خود درمی‌آورد. او در کوفه و نجف به قتل عام می‌پردازد و برای یافتن و کشتن محبان اهل بیت جایزه تعیین می‌کند.

بر اساس روایات، خروج سفیانی در ماه رجب و از «وادی یابس» در نزدیکی مرز سوریه و اردن اتفاق می‌افتد. هنگامی که سفیانی از ظهور امام زمان (ع) باخبر می‌شود، با سپاهی گران به جنگ وی می‌رود؛ اما در منطقه «بیداء» (بین مکه و مدینه) با سپاه امام (ع) برخورد می‌کند و به امر خداوند، تمام لشکریان او به جز چند نفر در زمین فرو می‌روند.

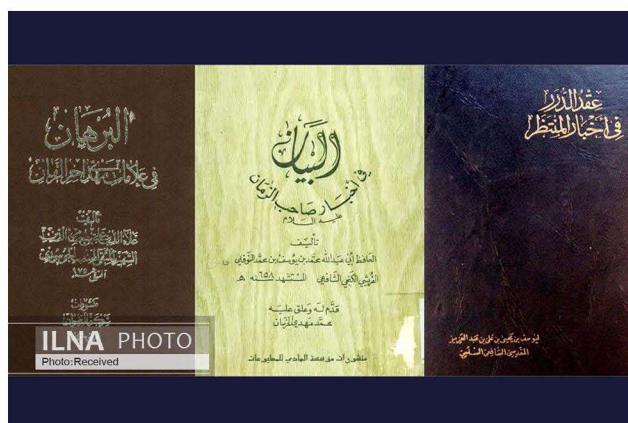
امام رضا (ع) در این باره می‌فرماید: «ظهور قائم، بدون خروج سفیانی تحقق نمی‌یابد.»

خروج دجال: شخص یا موجودی از دشمنان امام مهدی (عج) که خروج او یکی از علائم ظهور به شمار می‌رود. کسوف و خسوف در ماه رمضان: خورشیدگرفتگی و ماه گرفتگی در نیمه ماه رمضان.

نشانه‌های ظهور در نگاه اهل سنت

جایگاه مهدویت در اعتقادات اهل سنت

اهل سنت نیز به مانند شیعیان، به ظهور مهدی موعود در آخرالزمان اعتقاد دارند. این باور از جمله عقاید ثابت اهل سنت و جماعت به شمار می‌رود و در منابع معتبر حدیثی آنان از جمله صحیح مسلم، سنن ابن ماجه و سنن ترمذی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.



در منابع اهل سنت، ظهور مهدی از اُشراط الساعة الکبری (نشانه‌های بزرگ قیامت) شمرده شده است. علامه برزنجی در کتاب «الإشاعة لأشراط الساعة» ظهور مهدی را اولین نشانه از نشانه‌های بزرگ قیامت دانسته است.

مهم‌ترین نشانه‌های ظهور از نگاه اهل سنت

در منابع اهل سنت، نشانه‌های ظهور با تنوع بیشتری مطرح شده و برخی از آنها با نشانه‌های قیامت همپوشانی دارند. مهم‌ترین این نشانه‌ها عبارت‌اند از:

الف) گسترش ظلم و جور در جهان

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های ظهور در منابع اهل سنت، فراگیر شدن ظلم، فساد و بی‌عدالتی در سراسر جهان است. در روایات آمده است که مهدی موعود زمانی ظهور می‌کند که زمین پر از ظلم و جور شده باشد (یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا). امام مهدی (ع) جهان را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده بود این روایت در منابع شیعه نیز به صورت متواتر نقل شده است.

ب) خروج سفیانی

خروج سفیانی در منابع اهل سنت نیز از نشانه‌های مهم ظهور به شمار می‌رود. بر اساس این روایات، سفیانی از شام خروج می‌کند و فتنه‌های بزرگی به پا می‌دارد. او سپاهی به سمت مدینه و کوفه می‌فرستد تا مسلمانان معتقد به مهدی علیه السلام را به قتل برساند.

ج) پرچم‌های سیاه از خراسان

در برخی روایات اهل سنت، خروج پرچم‌های سیاه از خراسان به عنوان نشانه‌ای از نزدیکی ظهور مهدی مطرح شده است. این روایت در منابع حدیثی اهل سنت با عبارات مختلفی نقل شده است.

د) خروج دجال

خروج دجال در منابع اهل سنت، یکی از نشانه‌های بزرگ آخرالزمان و از مقدمات ظهور مهدی به شمار می‌رود. در برخی روایات، ترتیب نشانه‌ها به گونه‌ای ذکر شده که پس از ظهور مهدی، دجال خروج می‌کند و سپس حضرت عیسی (ع) نازل شده و دجال را می‌کشد.

ه) خسوف و کسوف در ماه رمضان

در برخی منابع اهل سنت، خسوف ماه و کسوف خورشید در ماه رمضان از نشانه‌های ظهور مهدی شمرده شده است. این نشانه در منابع شیعه نیز با اندکی تفاوت ذکر شده است.

و) ندای آسمانی

ندای آسمانی اگرچه در منابع شیعه با تأکید بیشتری مطرح شده، اما در برخی منابع اهل سنت نیز به عنوان یکی از نشانه‌های ظهور از آن یاد شده است.

بررسی تطبیقی نشانه‌های ظهور در منابع شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد که نقاط اشتراک قابل توجهی میان این دو مذهب وجود دارد:

علامت	شیعه	سنی	وضعیت
خروج سفیانی	نشانه حتمی	نشانه مهم ظهور	مشترک
ندای آسمانی	نشانه حتمی	در برخی منابع ذکر شده	مشترک
قتل نفس زکیه	نشانه حتمی	در برخی منابع ذکر شده	مشترک
خسف بیداء	نشانه حتمی	در برخی منابع ذکر شده	مشترک
گسترش ظلم و جور	زمینه‌سازی برای ظهور	نشانه مهم ظهور	مشترک
خروج دجال	از نشانه‌های ظهور	از اُشراط الساعة	مشترک

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، نشانه‌هایی همچون خروج سفیانی، ندای آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف بیداء در هر دو مذهب مورد تأکید قرار گرفته‌اند. همچنین اعتقاد به اینکه مهدی (ع) در مکه و در کنار کعبه ظهور خواهد کرد و مردم در آنجا با او بیعت خواهند کرد، از دیگر نقاط اشتراک میان شیعه و اهل سنت است.

بر اساس یافته‌های این پژوهش، می‌توان نتیجه گرفت که اعتقاد به ظهور حضرت مهدی (عج) و نشانه‌های پیش از آن، از مسائل مشترک و مورد اتفاق میان شیعه و اهل سنت است. مهم‌ترین نشانه‌های ظهور در منابع شیعه، پنج علامت حتمی (خروج سفیانی، قیام یمانی، ندای آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف بیداء) هستند که در روایات متعدد از امام صادق (ع) و دیگر معصومان نقل شده‌اند. در منابع اهل سنت نیز با وجود تنوع بیشتر نشانه‌ها و طرح آنها در چارچوب اُشراط الساعة، نشانه‌های مذکور مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

نقاط اشتراک دو مذهب در این زمینه، از یک سو نشان دهنده ریشه‌دار بودن باور مهدویت در اسلام و اتکای آن به منابع وحیانی و حدیثی معتبر است و از سوی دیگر، می‌تواند بستری برای تقریب مذاهب اسلامی و هم‌افزایی در مسیر تحقق آرمان‌های مشترک باشد. در مقابل، تفاوت‌های موجود بیشتر ناظر به نحوه دسته‌بندی، تأکید و گستره نشانه‌هاست و نه اصل وقوع آنها.

مؤلفه هویتی انقلاب اسلامی (۳) اسلام؛ محور تمایز و هویت بخش انقلاب

انقلاب اسلامی ایران، بر خلاف بسیاری از انقلاب‌های معاصر که عمدتاً بر پایه‌ی عوامل اقتصادی، طبقاتی یا ملی‌گرایانه شکل گرفته‌اند، هویتی کاملاً متمایز دارد. این تمایز ریشه در مؤلفه‌ای دارد که هم امام خمینی (ره) و هم امام شهید بارها بر آن تأکید کرده‌اند و آن «اسلام» به‌عنوان محوری‌ترین، عمیق‌ترین و اصلی‌ترین مؤلفه‌ی هویتی انقلاب اسلامی است. در این نوشتار، به تبیین این مؤلفه‌ی بنیادین از نگاه امامین انقلاب می‌پردازیم.



۱. اسلام؛ مؤلفه‌ی محوری هویت انقلاب از نگاه امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) به‌عنوان معمار و رهبر انقلاب اسلامی، هویت این نهضت را در گرو بازگشت به اسلام ناب محمدی (ص) می‌داند. از نگاه ایشان، انقلاب اسلامی پدیده‌ای نوظهور و بی‌نظیر در جهان اسلام بود که با جهان‌بینی الهی و توجه به آموزه‌های مکتب حیات‌بخش اسلام شکل گرفت.

امام خمینی (ره) در وصیت‌نامه‌ی سیاسی الهی خود، به صراحت بر تمایز بنیادین انقلاب اسلامی از سایر انقلاب‌ها تأکید می‌کنند و ریشه این تمایز را در ماهیت اسلامی آن می‌دانند:

«شک نباید کرد که انقلاب اسلامی ایران از همه انقلاب‌ها جداست؛ هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزه انقلاب و قیام»

این تمایز، ریشه در انگیزه‌ی الهی و معنوی انقلاب دارد. از دیدگاه امام خمینی، مهم‌ترین عامل پیروزی انقلاب اسلامی، تکیه به خدا، توجه به جنبه‌ی معنوی و استقبال از شهادت بود.

«هدف جمهوری اسلامی، بازتولید آموزه‌های والای اسلامی است: تا مسلمانان احساس کنند که هویتی اسلامی دارند» ایشان همچنین به تلاش دشمنان برای هویت‌زدایی از امت اسلامی اشاره می‌کنند:

«آنها تلاش کردند تا مسلمانان هویت خود را از دست بدهند تا بتوانند به طور سلطه‌آمیز بر سیاست، اقتصاد و فرهنگ‌های بومی جوامع مسلمان حکومت کنند».

یکی از دغدغه‌های اساسی امام شهید، مقابله با هویت‌زدایی از انقلاب است. ایشان بر ضرورت و اهمیت این مسئله تأکید کرده‌اند، چرا که مراکز استکباری برای مقابله با انقلاب، همواره برای تحریف، تقلیل و تقطیع مؤلفه‌های هویتی آن، همه‌ی تلاش خود را به‌کار بسته‌اند. از این رو، «جهاد تبیین» به‌عنوان یکی از میدان‌های اصلی رویارویی فکری و فرهنگی با این تلاش‌ها برای حفظ اصالت انقلاب مطرح شده است.

از نگاه امام شهید، انقلاب اسلامی یک رویداد پایان یافته نیست، بلکه یک جریان پویا و زنده و سرآغاز یک فرآیند تحولی تمدن‌ساز در گستره‌ی امت اسلامی و فراتر از آن در سطح جهانی است. این نگاه، مؤلفه‌ی اسلامی را از یک عنصر هویتی صرفاً تاریخی به عاملی برای آینده‌سازی و تمدن‌آفرینی ارتقا می‌دهد.

مؤلفه‌ی «اسلام» در اندیشه‌ی امامین انقلاب، صرفاً یک شعار یا عنوان نیست؛ بلکه هویت ذاتی و جوهر وجودی انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دهد. از نگاه امام خمینی (ره)، اسلام جهان‌بینی الهی، انگیزه‌ی معنوی و مرز هویتی انقلاب در برابر نظام‌های سلطه‌گر بود. از نگاه امام شهید اسلام نه تنها هویت‌بخش آغازین انقلاب، بلکه ضامن استمرار، پویایی و تمدن‌سازی آن در عصر حاضر است و حفظ این مؤلفه در برابر هجمه‌های هویت‌زدا، وظیفه‌ی همیشگی جبهه‌ی انقلاب به شمار می‌رود.

به عبارت دیگر، انقلاب اسلامی بدون مؤلفه‌ی اسلام، نه تنها انقلابی متمایز و بی‌نظیر نمی‌بود، بلکه در مسیر تحولات تاریخی، هویت خود را از دست می‌داد. این مؤلفه، همانگونه که در شکل‌گیری انقلاب نقش محوری داشت، در ترسیم آینده‌ی نظام اسلامی و تمدن‌سازی مبتنی بر ارزش‌های الهی نیز نقش‌آفرین خواهد بود.

ایشان در پیامی تاریخی در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۱ (۲۳ مهر ۱۳۶۰) فرمودند:

«انقلاب ما به معنویت و خدا وابسته است و کسانی که با ما موافق هستند، کسانی هستند که با خط توحید موافقت»

امام خمینی معتقد بود که اسلام را نمی‌توان از سیاست جدا کرد و دخالت مسلمانان در سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش، یک تکلیف الهی است. به تعبیر ایشان:

«اگر کسی دین را از سیاست جدا بداند، خدا، رسول و ائمه معصومین علیهم السلام را تکذیب کرده است»

این نگاه، انقلاب را از یک جنبش صرفاً اعتراضی به یک نهضت اعتقادی و مکتبی تبدیل کرد که آرمان‌های آن فراتر از مرزهای ملی بود. یکی از وجوه برجسته‌ی مؤلفه‌ی اسلامی در اندیشه‌ی امام خمینی، مقابله‌ی همزمان با دو ایدئولوژی مسلط جهان یعنی کمونیسم و کاپیتالیسم بود. ایشان با هدف مقابله با سلطه‌ی ابرقدرت‌های شرق و غرب، ملل اسلامی را به رویکردی مجدد به ارزش‌های اسلامی فراخواندند. بدین ترتیب، اسلام نه تنها هویت‌بخش درونی انقلاب بود، بلکه مرز هویتی انقلاب را در برابر «غیر» یعنی نظام‌های سلطه‌گر شرقی و غربی ترسیم می‌کرد.

۲. اسلام؛ مؤلفه‌ی هویتی استمراربخش از نگاه رهبر شهید

امام شهید نیز با تأکید بر استمرار این مؤلفه‌ی بنیادین، اسلام را محوری‌ترین، عمیق‌ترین و اصلی‌ترین مؤلفه‌ی هویتی انقلاب اسلامی معرفی کرده‌اند:

«محوری‌ترین، عمیق‌ترین و اصلی‌ترین مؤلفه هویتی انقلاب اسلامی، اسلام است که در شکل‌دهی ایدئولوژی انقلاب، ایجاد و تعمیق انگیزه‌های انقلابی، ترسیم مسیر و کیفیت مبارزات و تعیین چهارچوب‌های راهبردی نظام برآمده از انقلاب، نقش اساسی و بی‌بدیل داشته و دارد»

رهبر شهید انقلاب، اسلامی را که امام خمینی (ره) برجسته‌ترین روایت‌گر، احیاگر و مفسر آن بود، «اسلام فطرت و عقلانیت، اسلام قرآن و اهل بیت (ع)، اسلام جهاد و اجتهاد، اسلام فقاقت و حکمت» معرفی می‌کنند. این توصیف، نشان می‌دهد که مؤلفه‌ی اسلامی در اندیشه‌ی ایشان، اسلامی پویا، عقلانی و متناسب با نیازهای زمان است؛ نه اسلامی تحریف‌شده یا سطحی‌نگر.

ایشان در تبیین اهداف انقلاب اسلامی، بر بازآفرینی هویت اسلامی تأکید دارند:



در کتاب مقدس، از یهودیان همواره به عنوان یک «امت» (goy) و یک «قوم» (am') یاد شده است. این هویت دوگانه (دینی و ملی) از آغاز شکل‌گیری قوم یهود قابل ردیابی است. بنابراین یهودیان ملحدی که از نظر فرهنگی خود را یهودی می‌دانند، هم توسط خود و هم توسط اکثر جامعه یهود، یهودی محسوب می‌شوند، حتی اگر به هیچ باور یا عمل دینی پایبند نباشند.

صهیونیسم

صهیونیسم یک جنبش ملی‌گرایانه (ناسیونالیستی) یهودی است که در اواخر قرن نوزدهم میلادی به عنوان یک جنبش سیاسی در اروپا شکل گرفت. این جنبش به دنبال ایجاد یک کشور یهودی در سرزمین فلسطین بود که یهودیان آن را «سرزمین اسرائیل یا سرزمین کهن می‌نامیدند».

صهیونیسم در سال ۱۸۸۱ گسترش یافت و توسط تئودور هرتسل (که او را پدر صهیونیسم نامیده‌اند) به اوج خود رسید. در سال ۱۹۴۸ و همزمان با پایان قیمومیت بریتانیا بر فلسطین، کشور اسرائیل تأسیس شد. صهیونیسم برخلاف یهودیت، یک ایدئولوژی سیاسی جدید است و نه یک دین. صهیونیست‌ها می‌توانند یهودی باشند یا نباشند؛ افراد غیریهودی نیز می‌توانند صهیونیست باشند.

تفاوت‌های بنیادین یهودیت و صهیونیسم

منشأ و پیشینه

معیار	یهودیت	صهیونیسم
قدمت	بیش از ۴۰۰۰ سال	اواخر قرن نوزدهم میلادی
ماهیت	دین و تمدن الهی	ایدئولوژی سیاسی مدرن
منبع	وحی الهی (تورات)	اندیشه‌ی ملی‌گرایانه‌ی اروپایی
هدف	زندگی بر اساس شریعت	تأسیس دولت یهودی

این تفاوت‌های بنیادین نشان می‌دهد که صهیونیسم یک پدیده‌ی مدرن است که ریشه در اندیشه‌های ملی‌گرایانه‌ی اروپایی دارد، در حالی که یهودیت ریشه‌ای الهی و تاریخی دارد.

بسیاری از تحلیل‌گران و ناظران سیاسی، به‌ویژه در جهان اسلام، میان «صهیونیسم» و «یهودیت» خلط می‌کنند و این دو را مترادف با یکدیگر می‌پندارند؛ در حالی که این دو مفهوم، ماهیت، ریشه‌های تاریخی، اهداف و جهان‌بینی کاملاً متفاوتی دارند. یهودیت، دینی توحیدی با پیشینه‌ای بیش از چهار هزار سال است که بر آموزه‌های تورات، اصول اخلاقی و معنوی و انتظار منجی الهی (ماشیح) استوار است. صهیونیسم، اما ایدئولوژی سیاسی مدرنی است که در اواخر قرن نوزدهم در اروپا شکل گرفت و با تکیه بر ملی‌گرایی یهودی، به دنبال تأسیس یک دولت یهودی در سرزمین فلسطین بود. این نوشتار به مقایسه جامع این دو تفکر از منظر تعریف، تاریخچه، اهداف، آموزه‌های آخرالزمانی و نسبت آن‌ها با یکدیگر می‌پردازد و جایگاه بنیامین نتانیاهو را در این چارچوب مورد بررسی قرار می‌دهد.

تعریف و ماهیت

یهودیت

یهودیت یکی از ادیان توحیدی و ابراهیمی با پیشینه‌ای بیش از چهار هزار سال است. پیامبر این دین، حضرت موسی (علیه‌السلام) و کتاب آسمانی آن، تورات است. یهودیت صرفاً یک دین نیست؛ بلکه یک تمدن است که طیف کاملی از زندگی قوم یهود را در بر می‌گیرد: هویت ملی و قومی، نظام حقوقی (هالاخا)، فرهنگ، آداب و رسوم، زبان، ادبیات، تاریخ، ارزش‌ها و آرمان‌ها

نگرش به صلح و خشونت

از آنجا که صهیونیسم یک حزب و تشکیلات سیاسی با اهداف معین است، در راه رسیدن به اهداف خود از هر ابزاری، از جمله خشونت و جنگ، استفاده می‌کند. در مقابل، یهودیت با وجود گزاره‌های افراطی در تورات اما به‌عنوان یک دین، بر صلح، عدالت و اخلاق تأکید دارد. این تفاوت در رویکرد به خشونت، یکی از مهم‌ترین وجوه تمایز این دو مفهوم است.

نسبت صهیونیسم با یهودیت

درباره نسبت این دو مفهوم، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد:

- **دیدگاه تفکیک‌گرا:** برخی معتقدند یهودیت و صهیونیسم دو مفهوم کاملاً مجزا هستند.
- **دیدگاه پیوندگرا:** برخی دیگر بر این باورند که صهیونیسم جزئی جدایی‌ناپذیر از ایمان یهودی است و اگر یهودی به عهدهای کتاب مقدس با نیاکان خود ایمان داشته باشد، صهیونیسم بخشی از بسته ایمانی اوست.
- **نگاه انتقادی:** برخی از یهودیان مخالف صهیونیسم معتقدند که رفتار اسرائیل درست بر خلاف حکم خداوند است؛ زیرا خداوند راضی نیست که یک سرزمین با ارتکاب انواع جنایات علیه مردم فلسطین تأسیس شود.

اندیشه‌های آخرالزمانی در یهودیت و صهیونیسم

آخرالزمان در یهودیت: آموزه ماشیح



آموزه ماشیح (منجی موعود) در یهودیت، یک اصل بنیادین ایمانی و ستون اصلی آخرالزمان‌شناسی (اسکاتولوژی) یهودی است. بر اساس این آموزه، ماشیح در آخرالزمان خواهد آمد تا قوم یهود را نجات دهد.

ویژگی‌های کلیدی آموزه ماشیح در یهودیت:

- ماشیح (به عبری به معنای «مسح‌شده») یک رهبر یهودی، از نسل داوود پادشاه، و عادل است.
- او یهودیان را به اورشلیم بازمی‌گرداند و حکومتی سرشار از عدالت و رحمت تشکیل می‌دهد و همه ملت‌ها تابع او خواهند شد.
- یهودیان معتقدند که روزگاری طلایی تحت حکومت داوود تجربه کرده‌اند و با آمدن ماشیح، روزگار طلایی دیگری در آینده خواهند داشت.
- در طول دوران تبعید (دیاسپورا)، یهودیان در انتظار ماشیح بوده‌اند. نکته مهم: در سنت یهودی، آغاز فرآیند رستگاری به دست بشر نیست؛ بلکه این خداوند است که در زمان معین خود، ماشیح را می‌فرستد.

آخرالزمان در صهیونیسم: ماشیح‌گرایی فعال

- در قرن نوزدهم، صهیونیسم به‌عنوان یک راه‌حل دنیوی برای مسئله یهود ظهور کرد و به یهودیان وعده رستگاری داد. صهیونیسم با پذیرفتن نقش ماشیح، راهی برای نجات از طریق مهاجرت به فلسطین و تأسیس دولت یهودی فراهم آورد.
- تحول مهم: به‌جز صهیونیسم مذهبی، صهیونیست‌ها عموماً از هم‌تراز کردن ایدئولوژی خود با باورهای ماشیح‌گرا اجتناب می‌کردند. اما صهیونیسم مذهبی خود را بخشی از رستگاری ماشیح‌گرا معرفی کرد. با دستیابی صهیونیسم به اهداف خود در فلسطین، صهیونیسم مذهبی رادیکال‌تر شد و «صهیونیسم ماشیح‌گرا را پدید آورد.

ویژگی‌های صهیونیسم ماشیح‌گرا:

- صهیونیسم ماشیح‌گرا شباهاتی به گروه حجتیه دارند چرا که بر این باورند که آنها باید مقدمات ظهور ماشیح را فراهم کنند. از جمله ویژگی‌های آنها:
- آخرالزمانی، تندرو، رادیکال، کابالستی (یکی از طرق عرفانی یهود)، جنگ‌محور است.
- هدف آن تسریع پایان تاریخ از طریق تفسیر رویدادهای معاصر به عنوان تحقق پیشگویی‌هاست.
- صهیونیست‌های ماشیح‌گرا رادیکال معتقدند همه پیشگویی‌ها باید توسط اقدامات بشری محقق شوند تا ماشیح داوودی ظهور کند.
- آن‌ها از محاسبات عرفانی استفاده می‌کنند تا ثابت کنند که پایان نزدیک است.
- این باورهای افراطی و خطرناک دولت اسرائیل را قانع می‌کند تا به خون‌ریزی دست زند و جنگ را آغاز کند؛ زیرا این اقدامات را نه به عنوان انتخاب، بلکه به‌عنوان شرایطی ضروری برای صهیونیسم ماشیح‌گرا می‌بینند.

تشبیه ایران به «آمالیق» و «هامان»

نتانیاهو برای توجیه حملات به ایران، از تشبیهات کتاب مقدسی استفاده کرده است. او ایران را به «آمالیق» (دشمن ارثی بنی اسرائیل) تشبیه کرده است. همچنین ایران را به «هامان» (شخصیت شریر کتاب مقدس در داستان پوریم) تشبیه کرده است. این تشبیهات، جنگ را از یک درگیری سیاسی به نبردی مقدس و کیهانی تبدیل می‌کند.

منادیان تقرب

میرزای شیرازی

در نیمه ماه جمادی‌الاولی سال ۱۲۳۰ هجری قمری در خانه مردی متدین و مذهبی به نام محمود خوشنویس فرزند پسری چشم به جهان گشود که وی را محمدحسن نامیدند. وی که بعدها به میرزای شیرازی و میرزای بزرگ معروف گشت پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در شیراز، وارد حوزه علمیه اصفهان شد و در محضر عالمان آن عصر نظیر سید حسن مدرس و شیخ محمدتقی (صاحب کتاب حاشیه) شاگردی نمود. وی همچنین مدت‌ها از محضر حاجی کرباسی نیز بهره‌مند بود.



وی پس از سپری کردن هجده بهار از زندگی‌اش، در سال ۱۲۵۹ ق عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید. میرزای شیرازی ابتدا از محضر شیخ حسن کاشف‌الغطا و شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) چند سالی توشه‌ها اندوخت، هرچند بیشتر مراتب فقهی و درجات عالی اجتهاد او از محضر استاد اجل و فقیه اکبر شیخ مرتضی انصاری نصیب او گردید.

نقش خاخام کوک: خاخام آبراهام کوک، صهیونیسم را به عنوان یک جنبش ماشیح‌گرا تعریف کرد و به آن ویژگی‌های آخرالزمانی و عرفانی بخشید و بدین ترتیب، صهیونیسم ماشیح‌گرا را پدید آورد. کوک فرآیند ماشیح‌گرا را یک واقعیت تاریخی زنده و جاری دانست که تمامی گروه‌های قوم یهود، از جمله سکولارها، در آن مشارکت فعال دارند.

بنیامین نتانیاهو و اندیشه آخرالزمانی

نتانیاهو: سیاستمداری سکولار با رویکردی آخرالزمانی

بنیامین نتانیاهو که برای مدت‌ها به عنوان یک «سیاستمدار به شدت سکولار» شناخته می‌شد، در سال‌های اخیر با طرح مفاهیمی آخرالزمانی، نگاه‌ها را به خود جلب کرده است. او جنگ با ایران را به آخرالزمان مرتبط کرده است.

جنگ رستگاری

نتانیاهو در اظهارات خود، جنگ جاری را «جنگ رستگاری» نامیده است. واژه عبری «تکوما» (תקומה) به معانی «رستاخیز»، «تجدید حیات» و «رستگاری» است که همگی بار ماشیح‌گرا دارند. او جنگ غزه را «جنگ رستگاری» نامید. سپس حملات به ایران و لبنان را نیز در همین «جنگ رستگاری» ادغام کرد. به گفته تحلیلگران، نتانیاهو با این کار، فلسطینی‌ها، لبنانی‌ها، یمنی‌ها و ایرانی‌ها را به عنوان یک تهدید واحد فراتاریخی علیه یهودیان ترسیم می‌کند.

گفت‌وگو با پائولا وایت؛ تأیید صریح نشانه‌های آخرالزمان

نتانیاهو در مصاحبه‌ای با پائولا وایت، رئیس دفتر ایمان کاخ سفید و از چهره‌های برجسته صهیونیسم مسیحی، به صراحت درباره آخرالزمان سخن گفت. وایت از او پرسید: «آیا احساس می‌کنید که نشانه‌های این رؤیا [آخرالزمان] را در حال تحقق می‌بینیم؟» نتانیاهو پاسخ داد که بازگشت قوم یهود به سرزمین اسرائیل خود یک معجزه و تحقق پیشگویی بوده است. او تئودور هرتسل را «یک پیامبر بزرگ، مانند یک موسی مدرن» نامید. او همچنین از به رسمیت شناختن بلندی‌های جولان توسط ترامپ سخن گفت و تأکید کرد که این منطقه «بارها در کتاب مقدس ذکر شده است».

میرزا شمع محفل شیخ بود، و با بودن امثال میرزا مباحثات علمی رونق بیشتری می گرفت. پس از رحلت شیخ انصاری، با اصرار فقها و مراجع، میرزا به کرسی تدریس و زعامت شیعیان نشست و نزدیک به سی سال، سرپرستی فضلا و علما و زعامت همه شیعیان را به دست با کفایت خویش گرفت. ابتدا ده سال در نجف اشرف مستقر بود و از سال ۱۲۹۱ تا سال ۱۳۱۲ کرسی درس خویش را به شهر سامرا انتقال داد.

میرزای شیرازی در سن ۸۲ سالگی با سپری کردن عمری با برکت در آخر ماه شعبان سال ۱۳۱۲ هجری قمری در شهر سامرا یاران را وداع و جانان را لبیک گفت و پیکر مطهرش پس از تشییع با شکوه از سامرا تا نجف اشرف با پای پیاده، کنار درب شیخ طوسی که به حرم حضرت امیرالمؤمنین بازمی گردد، دفن گردید و مجالس فاتحه در تمام شهرها برگزار شد. همه بازارها در این ایام تعطیل بود و این عزاداری تا نزدیک به یک سال ادامه داشت.

استادان میرزا:

میرزا سید محمدحسن شیرازی محضر استادان بزرگ آن عصر را درک کرده و از خرمن علم آنان خوشه چینی نمود. وی استادان مختلفی در موضوعات علوم اسلامی داشت که برجسته ترین آنان عبارت بودند از:

شیخ حسن کاشف الغطا؛

شیخ حسن نجفی (صاحب جواهر الکلام)؛

سید ابراهیم قزوینی (صاحب کتاب اصولی «ضوابط»)

شیخ مرتضی انصاری.

شاگردان میرزا:

حوزه درس میرزا، از حوزه های موفق بوده که در دامن آن افراد زیادی قله های علم و عمل را فتح کردند. مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی، نام ۳۷۲ تن از شاگردان میرزا را به همراه شرح حالشان ذکر کرده که بسیاری از آنان دارای موقعیت عالی علمی و نیز از مراجع بزرگ، نام آور و آیات عظام بودند. از مبرزترین شاگردان میرزا، می توان از افراد ذیل نام برد:

- میرزا محمدتقی شیرازی حائری (معروف به میرزای دوم)؛

شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم)؛

- میرزا حسین نائینی؛

- شهید شیخ فضل الله نوری؛

- سید محمدکاظم طباطبائی یزدی؛

- ملا محمدکاظم خراسانی (معروف به آخوند خراسانی)؛

- میرزا اسماعیل شیرازی؛

- سید علی اکبر فال اسیری؛

- سید محمد فشارکی اصفهانی؛

- شیخ آقابزرگ تهرانی؛

- حاج آقا رضا همدانی؛

- سید محمد بروجرودی هاشمی؛

- شیخ محمد ساروی.

میرزای شیرازی و احیای سامرا:

سامرا گرچه شهری بود که مرقد پاک دو امام شیعه امام علی نقی و امام حسن عسکری و برخی از بزرگان قرن سوم و چهارم در آن قرار داشت، اما از جهات فرهنگی و علمی، پایگاه قابل توجهی به شمار نمی رفت و همانند مکان های مذهبی دیگر مسلمانان مانند مکه، مدینه، نجف، کربلا و ... مورد توجه عموم مردم قرار نگرفته بود.

میرزای شیرازی با مهاجرت به شهر سامرا، برای ایجاد یک نهاد دینی و علمی بزرگ در این شهر تلاش های فراوانی نمود. نقش او در ایجاد نهضت علمی و مکتب دینی خود، اثر چشمگیری در بازگرداندن جایگاه علمی و فرهنگی سامرا داشت و بسیاری از علما و طلاب را که از نقاط گوناگون در درس های او حضور می یافتند، جذب کرد. پرورش عالمانی وزین و برجسته همانند میرزا محمدتقی شیرازی حائری، سید محمد فشارکی اصفهانی، شیخ آقابزرگ تهرانی و دیگران از نمونه های بارز زحمات و تلاش های طاقت فرسای مرحوم میرزای شیرازی به شمار می رود.

سکونت میرزای شیرازی در سامرا به همراه حضور دانش پژوهان علوم دینی، فضای علمی برهنگی ویژه ای در این شهر ایجاد نمود. (مظفری، بی تا، ص ۱۰۳). با تحول صورت گرفته از سوی پیروان مکتب اهل بیت، دولت عثمانی از به روز افکار و اندیشه های علمی جدید ابراز نگرانی کرد و به ویژه پس از اعلام فتوای میرزا درباره تحریم تنباکو طی نهضت تنباکو در ایران (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲) این نگرانی افزایش یافت، به گونه ای که برخی از مسئولان دولت عثمانی در عراق، استانبول را (به عنوان مقر دولت عثمانی) جهت مقابله با انتشار این افکار در عراق به کمک فراخواندند و واکنش استانبول در این باره عبارت بود از تأسیس دو مدرسه در سامرا که اداره آنها به یکی از شیوخ متصوفه واگذار شد. (الوردی، بی تا، ص ۹۳).

ولی باین حال، اندیشه‌های میرزای شیرازی روزبه‌روز رشد یافته و فعالیت‌های وی ادامه یافت و تا مدتی پس از میرزا هم جویندگان دانش از شهرهای گوناگون به سامرا می‌آمدند و شاگردان وی، حوزه علمیه استاد را حفظ نموده و آن را پویا و پرنشاط نگه داشتند؛ چیزی که میرزا نسبت به آن اصرار زیادی داشت.

پس از میرزا، شاگرد برجسته او میرزا محمدتقی شیرازی بیش از یک دهه و نیم مسئولیت او را برعهده گرفت و آموزگار شاگردان میرزا شد. این وضعیت تا سال ۱۹۱۷ که سامرا توسط بریتانیا اشغال شد و میرزا محمدتقی شیرازی به کربلا رفت همچنان ادامه یافت.

اندیشه‌های وحدت و اخوت اسلامی

میرزای شیرازی از جمله متفکران و فقیهانی است که علاوه بر تلاش‌های وحدت‌گرایانه، از اندیشه ژرف و والایی برخوردار بود. وی باتوجه به موقعیت و زعامت خود، همواره در فکر وحدت و همدلی مسلمانان و نیز برنامه‌ریزی برای دفع نقشه‌های بیگانگان با تأکید بر وحدت پیروان مذاهب اسلامی بود.

تلاش‌های وحدت‌گرایانه

فعالیت‌های وحدت‌گرایانه میرزا محمدحسن شیرازی در سراسر زندگی به‌ویژه در دوران مرجعیت و زعامت علمی بقیه‌ی وی بیش از هر چیز دیگر توجه علما و بزرگان فریقین را به خود جلب کرده است.

وی وحدت تمامی گروه‌های مسلمان را موجب بقای عزت و عظمت جامعه اسلامی، و تفرقه و جدایی اقشار مختلف امت اسلامی را مایه ذلت و تباهی امت می‌دانست. میرزای شیرازی با ارائه نقشه‌ها و طرح‌های مختلف، در ایجاد وحدت میان برادران شیعه و سنی تلاش می‌نمود که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

مقابله با طرح‌های استعماری انگلیس در کشور افغانستان؛

در قرن سیزدهم، استعمار پیر انگلیس، در مناطق مختلف جهان اسلام، توسط افراد جیره‌خوار و مزدور خود سعی می‌کرد به گونه‌ای وحدت مسلمانان را خدشه‌دار نموده و سرمایه‌های مادی و معنوی آنان را تباه گرداند. یکی از این نمونه‌ها، کارهای ناخوشایند فردی به نام «عبدالرحمن محمدزایی» بود که با دامن زدن به اختلاف شیعه و سنی و کشتار بی‌رحمانه و مظلومانه شیعیان، سعی می‌کرد نقشه‌های شوم انگلیس را پیاده کند. وی در یک کشتار دسته‌جمعی آن‌قدر از شیعیان افغانستان را کشت

که از سرهای آنان تپه‌ای تشکیل شد که بعدها به نام «تپه سرها» (و به اصطلاح افغانستانی «کله منار») معروف گشت.

میرزای شیرازی پس از اطلاع یافتن از این واقعه ناگوار، به اقدامات مهمی دست زد، از جمله در تلگرافی به ملکه انگلستان، خواستار قطع دست این نوکر جنایت‌کار انگلیس شد. این اقدام میرزا موجب پایان یافتن این اعمال جنایت‌کارانه گردید؛ (اتحاد و انسجام، ۱۳۸۶، ص ۲۶۱).

• انتقال حوزه علمیه تشیع از شهر نجف به شهر سنی‌نشین سامرا؛

• پرداخت مستمری و کمک‌های مادی به طلاب و علمای سنی همانند طلاب و علمای شیعه؛

• ایجاد امکانات رفاهی برای برادران سنی و شیعه به صورت یکسان؛

• خنثی‌سازی نقشه‌های مختلف دشمن برای ایجاد اختلاف و تحمل کردن مشکلات این مسیر، از جمله به شهادت رسیدن فرزندان ایشان؛

• برخورد با افراد ناآگاه و عالم‌نما که به اسم محبت به اهل بیت و اظهار نفرت از دشمنانشان، قصد اختلاف‌افکنی میان شیعه و سنی را داشتند. (جمعی از پژوهشگران، ج ۱، ۱۳۷۹، ۱۳۸۲، ص ۳۸۹).

• سکونت در روستایی که هیچ‌کس از شیعیان در آنجا زندگی نمی‌کرد؛ به عبارت دیگر، یکی از دلایل این هجرت، ایجاد وحدت و اخوت میان شیعیان و سنیان بود؛

• خاموش نمودن آتش فتنه بین مرجعیت شیعیان و سنیان که در آن روز حربه استعمارگران به حساب می‌آمد. توضیح آن که: یکی از فتنه‌هایی که عوامل و مأموران دولت بریتانیا در پی اجرای آن بودند، تلاش برای ایجاد درگیری بین میرزا و اهل سنت عراق بود که پیامد آن از بین رفتن اقتدار دولت عثمانی بود؛ اما تقوا و تدبیر میرزای شیرازی بر مکرهای شیطانی آنان پیروز شد. در سال ۱۳۱۱ ق، حسن پاشا والی دولت عثمانی به دیدار مرجع تقلید شیعیان عراق رفت، ولی ایشان به او توجهی نکرد. این رفتار، کینه والی را علیه میرزا برانگیخت و او عده‌ای را علیه شیعه تحریک کرد که به دنبال آن فتنه‌ای پدید آمد و دامنه آن تا بغداد را فراگرفت.

• سفیر انگلیس به طرفداری از میرزای شیرازی و اطرافیان او تظاهر کرد و به سامرا رفته و از میرزا اجازه ملاقات خواست، ولی میرزا به او اعتنایی نکرد و البته ماجرا ختم به خیر شده و امنیت به سامرا برگشت. (معارف الرجال، ج ۲، ص ۲۳۵).

- اصلاح ذات‌البین و برقراری آشتی در ماجرای بین طلبه شیعه و طلبه سنی توسط ایشان؛
- جلوگیری از وسعت یافتن دامنه اختلافات مسلمانان (شیعه و سنی) افغانستان؛

• ارائه نقشه‌ها و طرح‌های گوناگون در جهت ایجاد وحدت میان برادران شیعه و سنی. (اتحاد و انسجام، پیشین، ص ۲۶۲).

نهضت تنباکو و نقش آن در وحدت امت اسلامی

از مهم‌ترین اتفاقات روزگار میرزای شیرازی مسئله نهضت تنباکو بود که آوازه آن در همه‌جا پیچید و نقش عالمان دین در عرصه تحولات سیاسی و مبارزه با استعمارگران آشکار گردید. درباره نهضت تنباکو سخنان بسیاری گفته شد است. دکتر حسین علی محفوظ یک نسخه خطی فارسی درباره این موضوع را که نزد میرزا محمد تهرانی در سامرا موجود بوده، ترجمه کرده و به‌صورت کامل در موسوعه العتبات المقدسه (بخش سامرا، باب مفاخر بزرگان در سامرا) درج نموده است که در ذیل، به بخش‌هایی از آن اشاره می‌شود:

دولت‌های بیگانه و استعمارگر دائماً بر سرنوشت کشورهای اسلامی از جمله ایران، چیرگی داشته، به غارت ثروت‌های آن می‌پرداختند. ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۳۰۶ از لندن دیدن کرد. دیدار شاه ایران از لندن با استقبال فراوان غربی‌ها مواجه شد. غربی‌ها در این سفر از شاه ایران می‌خواهند که امتیاز توتون و تنباکو را به مدت پنجاه سال در انحصار آنان قرار دهد. سپس یازده شرط مطرح می‌کنند که خلاصه آن این است که بدون توجه به سود و زیان، سالانه پانزده هزار لیره به خزانه سلطان بفرستند و این مبلغ به‌تمامی در مدت پنج ماه ارسال گردد و کشاورزان حق خرید و فروش یا انتقال محصول خود را بدون اجازه صاحب‌امتیاز ندارند و صاحب‌امتیاز باید کل محصول تنباکو را خریداری کند و فروشنده حق امتناع ندارد. همچنین مقرر شد صاحب‌امتیاز حق دارد به‌منظور ایجاد انبار دخانیات زمین خریداری کند و باید طی یک سال پس از انعقاد قراردادها به این شرط‌ها عمل شود.

ناصرالدین‌شاه با این قرارداد موافقت کرد و سند این امتیاز در دو نسخه تنظیم گردید و وی آن را مهر و امضا کرد و در پی آن هیئتی به اسم کمپانی به تهران آمد و فعالیت‌های خود را آغاز کرد. در پی انتشار این خبر در ایران غوغایی به پا شد و مردم درباره نادرستی این معامله شعار سر دادند و از جمله گفتند: فقط عواید دخانیات اصفهان به‌تنهایی بیست هزار لیره در سال است و بر شاه ایران خرده گرفتند. وقتی کار هیئت یاد شده تمام شد، قصد رفتن به شیراز

کردند ولی اهالی شیراز اجتماع کردند و مانع ورود هیئت یاد شده به شهر شدند، ولی حکومت دخالت نمود و بعد از تبعید پنهانی سید علی‌اکبر شیرازی، بزرگ‌ترین عالم شیراز، به‌زور اعضای هیئت را وارد شهر نمود.

در پی این اقدام اوضاع شهر متشنج و بازارها تعطیل شد و سید علی اکبر شیرازی به همراه گروهی از علما راهی سامرا شد و از میرزای شیرازی کمک خواست. مردم آذربایجان هم به همین نحو عمل کردند و شکایت‌های فراوانی صورت گرفت.

یکی از منادیان وحدت که درباره این موضوع برای میرزای شیرازی نامه فرستاد سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که به مخالفت با شاه برخاسته و نسبت به اعطای امتیاز تنباکو از سوی شاه به انگلستان به شدت اعتراض کرد. شاه نیز او را از ایران بیرون راند و وقتی سید جمال به بصره رسید نامه‌ای طولانی و رسا خطاب به میرزای شیرازی نوشت و طی آن از میرزای شیرازی استدعای فریادری و یاری کرد.

خبر نگارش این نامه در آن زمان در همه‌جا پیچید و نسخه‌ای از آن به نجف اشرف رسید. در این نامه پس از بسم‌الله چنین آمده بود: ... حقیقت را می‌گویم، این نامه خطاب به روح شریعت محمدی است در هر جا باشد و هر مکان قرار گیرد و درخواست عاجزانه امت اسلام است که به پیشگاه علما و نفوس پاکی که زمام امور امت را به دست گرفته‌اند عرضه می‌شود. دوست دارم این نامه را بر همه دانشمندان عرضه کنم هرچند عنوان آن خاص است.

پیشوای دین! پرتو درخشان انوار ائمه! پایتخت دیانت! زبان گویای شریعت! جناب حاجی میرزا محمدحسن شیرازی (خدا قلمرو اسلام را به‌وسیله او محفوظ بدارد و نقشه شوم کفار پست را به واسطه وجود او به هم زند). خدا نیابت امام زمان را به تو اختصاص داده و از میان طائفه شیعه تو را برگزیده و زمام ملت را از طریق ریاست دینی به دست نهاده و حفظ حقوق ملت را به تو واگذارده و برطرف ساختن شک و شبهه را از دل‌های مردم جزء وظایف تو قرار داده است.

... فرمان شما در میان همه نافذ است و هیچ‌کس یارای مقابله با آن را ندارد و شما اگر بخواهید می‌توانید آحاد ملت را بر سر یک کلمه گرد هم آورید؛ کلمه‌ای که از کیان حق خطاب به جان اهل حق صادر می‌شود تا مایه هراس دشمنان خدا و دشمنان امت گردد. شما روح خفته در یکایک ملت هستید. بدون شما هیچ‌یک از امت بر نمی‌خیزد و جز به یاری شما وحدت کلمه نخواهند یافت. اگر به حق قیام کنید همه برخوانند خواست و پیروزی از آن آنان خواهد بود.

سید جمال‌الدین در نامه‌اش درباره رفتار ناشایست شاه و اهانت او به علما و پشتیبانی او از کفار و نیز رفتار ناشایست «غلامان حلقه به گوش و حقیر» شاه سخن می‌گوید که پیکر بیمار او را از حرم حضرت عبدالعظیم تا دارالحکومه روی برف‌ها کشیدند و به همراه عده‌ای از سربازان، به خانقین، و از آن جا به بغداد منتقل کردند. او همچنین می‌افزاید: «شاه از قبل به والی نامه نوشته و از او خواسته بود مرا از بصره دور کند، چون می‌دانست اگر مرا به حال خود رها کند نزد شما می‌آیم.» وی شکایت‌نامه خود را این‌گونه به پایان می‌رساند:

وقتی دیدم دستم از آن جناب کوتاه است از نوشتن شکوائیه خودداری کردم. اما هنگامی که مجتهد قدوه حاج سید علی اکبر پا به بصره نهاد و از من تقاضا کرد نامه‌ای خطاب به آن بزرگ‌مرد دینی بنویسم و طی آن همه این غائله‌ها و حوادث را شرح دهم بی‌درنگ چنین کردم و می‌دانستم خدای متعال به دست شما فرج و کار جدیدی حاصل خواهد فرمود؛ والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکات. به این ترتیب، از سوی علما، اشراف و تجار نامه‌ها و شکواییه‌های متعددی به میرزای شیرازی ارسال شد. در نتیجه، میرزا نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه نوشت و در آن همه چیزهای لازم را به نیکی شرح داد. اما وی در جواب نوشت که روا نیست شاه از حرفی که زده است برگردد و باتوجه به ضعفی که دارد توان رویارویی با آنان را ندارد و به کنسول حامل نامه سفارش کرد تمام تلاش خود را برای راضی کردن میرزای شیرازی به کاربرد. ولی میرزا این عذر و بهانه‌های واهی را نپذیرفت و در پاسخ او نامه‌ای متضمن دلایل محکم نوشت که نادرستی این معامله فاسد را ثابت می‌کرد و در پایان مرقوم فرمود: «اگر دولت از جواب دادن ناتوان باشد ما عاجز نیستیم و اگر نمی‌تواند پاسخ دشمن را بدهد و حقوق مردم را مطالبه نماید بگذارید ما این کار را انجام دهیم.»

اما وقتی شاه اقدامی نکرد و تشنجات افزایش یافت و مردم از این معامله فاسد به فریادخواهی پرداختند، میرزای شیرازی فتوای خود را که در تمام جهان اسلام بازتاب داشت، صادر نمود. در این فتوا پس از بسم‌الله آمده بود:

«از امروز استعمال توتون و تنباکو به هر شکل که باشد حرام است و کسی که آن را استعمال کند مانند کسی است که با امام زمان (عج) به جنگ برخاسته است.»

این فتوا نفوذ عجیبی در میان مردم یافت و در پی صدور آن مردم قلیان‌ها را شکستند و چوب‌های آن را به سمت صاحبان امتیاز پرتاب کردند و حکومت ایران در برابر این فتوا که کمر صاحبان

امتیاز را خرد کرد دچار اضطراب شد. مردم همگی به شکل عجیب و بی‌سابقه‌ای از استعمال تنباکو خودداری کردند و این اعتصاب فقط به مسلمانان اختصاص نداشت بلکه یهودی‌ها، زردشتی‌ها و پیروان ادیان دیگر هم با مسلمانان همراهی کرده و اعتقاد داشتند این فتوا حکم محترمی است که باید به آن گردن نهاد و تخلف از آن جایز نیست.

سپس حکومت تلاش کرد بر علما فشار آورد تا فتوایی در مجاز بودن توتون و تنباکو صادر کنند ولی این کوشش‌ها بی‌ثمر ماند. وقتی وزیر ناصرالدین‌شاه از حاج میرزا محمدحسین آشتیانی، بزرگ‌ترین عالم تهران، خواست بر ضد فتوای میرزا فتوایی صادر کند، مرحوم آشتیانی گفت: «مولایمان میرزای بزرگ، سیدالشریعه و پیشوای شیعه و پناه امت و نایب ائمه است. حکم ایشان مطاع و فرمانشان لازم‌الاتباع است و ما مریدان او هستیم و در هر چه فرمان دهد مطیع ایشان می‌باشیم، چون کسی که از فرمان ایشان سر بتابد مانند مشرک است.» از این رو وزیر یاد شده و نیز حکومت از این کار ناامید گردیده و مجبور شدند امتیاز را لغو کنند. در نتیجه، صاحبان امتیاز از ایران بیرون رفتند و با دست‌خالی به اروپا بازگشتند. مردم از این پیروزی بسیار شاد شدند و این خبر به کشورهای دیگر هم رسید و در جراید نیز انتشار یافت. در پی این ماجرا مرحوم میرزای شیرازی که دست به تجدید دولت و ملت زد، به آیت‌الله مجدّد شهره گردید.

نهضت تنباکو به طور مستقیم و غیرمستقیم همگان اعم از مسلمان و غیرمسلمان و همه اقوام ایرانی را به وحدت و یکپارچگی فراخواند و همه اقشار ملت در سایه رهبری و مرجعیت دینی برای رهایی از نفوذ استعمارگران و خنثی شدن نقشه‌های شوم دشمنان، متحد گردیده و حماسه‌ای آفریدند که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

یکی از پیشگامان تقریب و بیداری اسلامی شیخ عبدالمجید سلیم است. عبدالمجید در یکی از شهرک‌های «مدینه‌الشهداء» (منوفیه) به نام «میت شهاله» در سال ۱۳۰۲ق متولد شد. وی با علاقه و انگیزه و جدیت از سوی والدین پیگیری شد تا جایی که کل قرآن مجید را حفظ کرد و با تلاش فراوان در قرائت آن سعی وافر نمود.



استادان عبدالمجید در الأزهر

وی در این دوره از محضر اساتید بزرگ و محدثان نامداری سود برد و دروس ادبی، کلامی، حدیثی، تفسیری، فقهی و... را با موفقیت پشت سر گذاشت. علی‌العظیم به طور مختصر می‌نویسد: برای تحصیل، بزرگانی از استادان و مشایخ را برگزید. به درس امام محمد عبده حاضر شد و پنج سال بر آن مداومت کرد. همچنین به درس شیخ حسن طویل و عالم بزرگوار احمد ابی خطوه و بزرگان دیگری از ائمه و محدثان حاضر شد. (پیشین).

مرور زندگی سیاسی مذهبی محمد عبده، برای آشنایی با افکار و مبانی اصلاح‌گری و تقریب‌گرایانه عبدالمجید در دوره تحصیل، بسیار مهم است؛ زیرا بعدها شاگردان وی، به‌خصوص عبدالمجید، متأثر از استاد خود، گام‌های مهمی در راستای منویات و تفکرات او برداشتند.

عبدالمجید سلیم جوان، با استادی روبه‌رو بود که در چارچوب اصلاح فکر دینی هم‌عقیده با سید جمال‌الدین اسدآبادی و تحت تأثیر تعالیم اصلاح‌طلبانه او، به احیای اندیشه دینی و ارائه تفسیری جدید از اسلام برای پاسخ‌گویی به مسائل عصر می‌اندیشید.

ویژگی این دوره از زندگی عبدالمجید سلیم، تلاش اندیشمندان و دلسوزان اسلامی، برای بازگرداندن عزت اسلامی به جهان اسلام و ایجاد نهضت‌های اصلاح‌گری دینی است. از این‌رو عبدالمجید در یکی از حساس‌ترین قله‌های وقایع مربوط به جهان اسلام قرار داشت. در این بین باید به حرکت‌هایی که عبدالمجید بعدها ادامه دهنده آن شد، یعنی روند تاریخی تقریب و وحدت اسلامی نیز توجه کرد.

زمانی که عبدالمجید دو سال تا فارغ‌التحصیلی فاصله داشت، علامه شرف‌الدین موسوی عاملی در مصر با سلیم بشری، مفتی مصر ارتباطات علمی برقرار کرده و در مسیر شناخت و ارتباط بیش‌تر مذاهب اسلامی، تلاش می‌کرد که حاصل این تلاش، کتاب گران قدر «المراجعات» می‌باشد. (ر.ک: پیشین، ص ۲۷۲-۲۶۰). این کتاب که حاصل نامه‌های دو اندیشمند اهل سنت و شیعه است به نام «رهبری امام علی(ع)» و به نام «مذهب و رهبر ما» به فارسی ترجمه و بارها چاپ و منتشر شده است.

شاگردان عبدالمجید

در مورد شاگردان او نیز از افراد معینی غیر از «محمود شلتوت» نام برده نشده است، اما کثرت شاگردانش از نوشته‌های اهل تراجم و گزارشگران روشن می‌شود. خفاجی درباره وفات وی می‌گوید: خلأ بزرگی ایجاد کرد که چیزی آن را پر نمی‌کند گرچه شاگردان و مریدانی به‌جا گذاشت که از او به خیر و شکوه و وفایاد می‌کنند.

عبدالمجید سلیم بعد از گذشت دو سال از تصدی‌گری مقام قضاوت، در سال ۱۹۲۸م وارد دارالافتاء شد. خفاجی در مورد تعداد فتوای صادر شده از طرف وی در این دوره طولانی می‌نویسد: «بیش از پنج هزار فتوا دارد». (خفاجی، ج ۱، ص ۳۰۶) و استاد احمد عسکری آن را پانزده هزار مورد ذکر می‌کند (رساله الاسلام، سال ۶، ص ۴۳۴؛ به نقل از الاهرام) که این نظر به صواب نزدیک‌تر است.

عبدالمجید سلیم در میان فقهای الأزهر، همواره از پرکارترین افراد بود و تعداد فتوایش این نظر را تأیید می‌کند. نکته مهم در فتوای عبدالمجید این است که به‌رغم کثرت آن‌ها، مبانی عمیق فقهی و علمی در آن‌ها به چشم می‌خورد و او هرگز تعمق و تفقه در فتوا را فدای کثرت صدور فتوا نکرده است. استاد شیخ احمد العسکری در این باره می‌نویسد:

او فتوا دارد که هزاران مورد از آن‌ها دارای مبادی علمی هستند» (رساله الاسلام، پیشین).

ریاست الأزهر

منش سیاسی عبدالمجید سلیم به‌زودی تأثیر خود را در آینده سیاسی و علمی وی نشان داد. عبدالمجید سلیم در سال ۱۹۵۰م مقام ریاست الزهرا را عهده‌دار شد.

او بعد از کناره‌گیری از الازهر با اهتمام تمام در دارالتقریب شروع به فعالیت کرد. خودش در این باره گفته بود:

«من نور این رسالت تقریب و وحدت اسلامی را خواستم در الأزهر تعقیب کنم؛ رسالتی که به مصلحت اسلام است، اما دیدم که این دستگاه زنگ‌زده شده و دنباله‌رو جاهایی است که نباید باشد و از

این به بعد من اهتمام به تقریب زیاده‌تر خواهد بود و دارالتقریب جایی است که ما می‌توانیم دور از این عوامل کار بکنیم». (بی‌آزار شیرازی، پیشین، ص ۱۲۹).

در سال ۱۹۵۲م (کم‌تر از دو سال بعد از کناره‌گیری سلیم از ریاست الأزره) بار دیگر با تقاضا و خواهش، عبدالمجید سلیم را به الأزره برگرداندند که این امر مصادف با انقلاب مصر بود.

در این مقطع که عبدالمجید به همراه یارانش در پی ایجاد طرحی برای ایجاد الفت بین مسلمین بودند، به تعبیر شیخ شلتوت، محیط عمومی پراز سرزنش‌ها و تهمت‌ها و آمیخته به افترا و سوءظن فرقه‌ها نسبت به یکدیگر گردید. تشکیل جماعت تقریب از مذاهب مختلف اسلامی (مذاهب چهارگانه اهل سنت و «مذهب شیعه امامی و زیدی») پیروزی آشکاری بود که کینه‌توزان را هراسان ساخت. (پیشین، ص ۲۶۴).

شیخ سلیم در برابر فتنه تفرقه

از آغاز فعالیت دارالتقریب بیش از همه مخالفان، دو جریان در پیوند با هم، علیه این جمعیت و همبستگی آن وارد عمل شدند؛ یکی استعمار و سیاست‌های استعماری و دیگری نویسندگان مزدور وابسته به استعمار که انواع کتاب‌ها و تبلیغات دروغ را علیه شیعه نشر می‌دادند؛ درحالی‌که شیخ سلیم در راستای اهداف مقدس دارالتقریب مشغول تهیه مقدمات صدور فتوای جواز پیروی از مذهب شیعه بود، ایادی استعمار و دشمنان مشترک شیعه و سنی، کتابی را از یکی از علمای شیعه دوره صفویه علیه اهل سنت و شیخین ظاهراً کتاب منسوب به شیخ علی کرکی است از طریق پست برای تمام اعضای دارالتقریب فرستادند.

این کتاب در بسته‌هایی با عنوان «نفحات اللاهوت فی وجوب سب الجب و الطاغوت» ارسال گردید، بدون این‌که تاریخ چاپ یا نام چاپ‌خانه یا کشور محل چاپ در آن معلوم باشد. به‌علاوه، هرکدام از بسته‌ها از کشورهای مختلف اروپایی فرستاده شده بود و معلوم نبود که مبدأ، کدام‌یک از این کشورها است. کار ارسال این بسته‌ها هم جهت اطمینان از رسیدن آن به دست اعضای تقریب، دوبار صورت گرفته بود.

توزیع این کتاب، فتنه و هنگامه‌ای برپا کرد، به‌خصوص برای جمعیت تقریب که با زحمت در دارالتقریب شرکت می‌کردند و مورد ملامت مردم و متعصبان بودند.

رجال تقریب در اولین جلسه‌ای که به دنبال این جریان گرفتند، با عصبانیت زیاد نسخه‌ای از این کتاب را به یکدیگر نشان داده و گفتند: «ما آمده‌ایم اینجا چه کار کنیم؟ ما چه الزامی داشتیم که با دچار

کردن خود به انواع گرفتاری‌ها، از شیعه‌ای دفاع کنیم که این چنین نسبت به اصحاب بدگویی می‌کند و تا این حد پیش رفته است؟» پس از پایان سخنان مخالفین، شیخ عبدالمجید سلیم برخاست و گفت: ای برادران! اگر کسی پدران شما را سب و لعن کند او را از اسلام خارج می‌دانید؟ برادری دینی خود را با او قطع می‌کنید؟ گفتند: نه.

شیخ گفت: اصحاب نیز پدران روحانی ما هستند و اگر کسی نسبت به بعضی از آن‌ها دچار بدبینی بوده و به آن‌ها ناسزا گوید، موجب خروج وی از اسلام و برادری اسلامی نخواهد گشت. به‌علاوه، اگر این مصائب و تفرقه و جدایی‌ها نبود که لزومی نداشت ما در اینجا دور هم جمع شویم. ما در اینجا گردهم آمده‌ایم تا مشکلات و بیماری‌های اجتماعی را بررسی کنیم و به درمان اساسی آن‌ها بپردازیم».

بالاخره شیخ عبدالمجید سلیم آن‌ها را آرام ساخت اما این توطئه باعث شد که شیخ نتواند فتوای تاریخی خود را مبنی بر جواز پیروی از مذهب شیعه صادر کند و این کار چندین سال به تأخیر افتاد تا این‌که به دست شاگرد توانایش شیخ محمود شلتوت انجام گرفت. این افتخار بزرگی برای تمام مسلمانان جهان بود، زیرا تاکنون هیچ یک از مذاهب جهان نتوانسته‌اند میان خود این چنین تقریب و همبستگی برقرار سازند. چنان‌که یکی از شعبه‌های مسیحیت، یعنی کاتولیک، گذشته از این‌که شعبه دیگر مسیحیت، یعنی پروتستان، را به‌هیچ‌وجه قبول ندارد، نتوانست حتی عقد ازدواج هر یک از فرقه‌های خود را به دیگری بقبولاند. (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۱ و ۱۹۴ و بی‌آزار شیرازی، ۱۳۷۷، ص ۳۴۳).

ارتباط سلیم با آیت‌الله بروجردی

گام دیگری که عبدالمجید سلیم و دیگر ارکان تقریب در مسیر گسترش تقریب برداشتند ایجاد ارتباط‌های گسترده با عالمان دیگر کشورها و مذاهب بود. این ارتباطات با علمای کشورهای گوناگون مانند پاکستان، برخی کشورهای آفریقایی و... ادامه یافت و بارها تا مراحل حل مشکلات آنان پیش رفت. در این میان، ارتباط عبدالمجید سلیم و بعد از وی شاگردش شیخ محمود شلتوت با علمای شیعه به‌عنوان صاحبان فقه پویا و مجتهدان آزاداندیش، توجه محققان را به خود جلب می‌کند. ارتباطات از طرق مختلف مانند مکاتبه، اعزام نماینده، ملاقات و... انجام می‌گرفت. در یکی از این نامه‌ها، شیخ سلیم به آیت‌الله بروجردی که پیامی شفاهی برایش فرستاده بود، می‌نویسد:

پیام شفاهی از طریق آقای قمی رسید. از حمایت‌ها و اعتماد

حضرت عالی به این جانب و از این که فکر تقریب بین مذاهب اسلامی مورد عنایت فراوان شماست تشکر می‌کنم». (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۷۷، ص ۷ و ۲۷۶).

آیت‌الله بروجردی نیز در جواب، نامه‌ای به ایشان نوشت و در آن نامه از هدف تقریب، تمجید فراوان نموده و متذکر شد که من هم تا جایی که امکان داشته باشد برای از بین بردن موجبات نفاق کوشش و جدیت می‌کنم. همچنین نامه‌های دیگری بین آن‌ها ردوبدل شد. علامه محمدتقی قمی درباره میزان احترام عبدالمجید سلیم به آیت‌الله بروجردی در مسیر تقریب بین مذاهب می‌نویسد:

«هرگاه نامه آیت‌الله بروجردی را برای شیخ عبدالمجید سلیم، رئیس جامع الأزهر، می‌بردم، ایشان بلند می‌شدند و نامه را می‌گرفتند و می‌بوسیدند و آن‌گاه می‌نشستند». (احمدی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۱۵).

فتاوا

از این عالم بزرگ نزدیک به پانزده هزار فتاوی شرعی برجای مانده است که بی‌گمان گردآوری آن در بازشناسی شخصیت علمی و مذهبی وی، تأثیری اساسی خواهد داشت.

منادیان تفرقه

عثمان الخمیس: شخصیت ضد تقریب و منادی تفرقه؛



عثمان بن محمد الخمیس الناصری التیمی (متولد ۱۹۶۲م، کویت) از علمای تکفیری کویتی و استاد دانشگاه کویت است. با وجود جایگاه علمی، رویکردها و فتاوی جنجالی او، به‌ویژه در حوزه تقریب مذاهب و مسائل سیاسی جهان اسلام، او را به چهره‌ای ضد تقریب و منادی تفرقه تبدیل کرده است. در این نوشتار، افزون بر بررسی مواضع تفرقه‌افکنانه او، به انحرافات فکری و روش‌شناختی وی نیز پرداخته می‌شود.

انحرافات فکری و روش‌شناختی عثمان الخمیس

انحراف فکری عثمان الخمیس ریشه در رویکرد سلفی افراطی و نگاه تکفیری‌گزینشی او دارد. مهم‌ترین مصادیق این انحرافات عبارت‌اند از:

الف) روش‌شناسی خطا و تخطئه‌گری

یکی از انحرافات روش‌شناختی الخمیس، تتبع اخطاء العلماء و تصیدها (دنبال کردن خطاهای علماء و شکار کردن آنها) است. این رویکرد که خود از مصادیق انحراف به شمار می‌رود، او را به سمت صدور فتاوی شاذ و دور از اجماع علمی سوق داده است. به‌گونه‌ای که برخی او را «اخطاء عثمان الخمیس کثیره اکثرها بالفتاوی» (خطاهای عثمان الخمیس بسیار است و بیشتر آنها در فتاوی اوست) توصیف کرده‌اند.

ب) تکفیر و انحراف عقیدی

برخی ناظران، مشکل اساسی الخمیس را نه سیاسی، بلکه «مشكلة فکریة منهجیة عقیدة نابعة من أصول الفکرة التي تقوم علیها السلفیة الحدیثة» (مشکلی فکری، روش‌شناختی و اعتقادی ناشی از اصول فکری سلفی جدید) دانسته‌اند. این رویکرد افراطی، او را به صدور احکام تکفیری شتاب‌زده واداشته است.

ج) نگاه تکفیری‌گزینشی و اتهام‌زنی

الخمیس در مواضع مختلف، رویکردی تکفیری در پیش گرفته است:

تکفیر قرآن‌باوران: او در ویدئویی با عنوان «القرآنیون الکفرة» (قرآن باوران کافر) اعلام کرد: «هؤلاء القرآنیون الذین قال أهل العلم إنهم کفرة... هذا کفر بالله تبارک وتعالی». این اظهارات با واکنش گسترده‌ای از سوی روشنفکران و دانشگاهیان سعودی مواجه شد.

تکفیر امارات: الخمیس در انتقاد از پروژه «البيت الإبراهيمی» در امارات، آن را «کفر» توصیف کرد. این سخن با واکنش شدید کاربران شبکه‌های اجتماعی مواجه شد و هشتگ عثمان الخمیس - یکفر الامارات شکل گرفت. یکی از کاربران نوشت: «أستنکر ما قاله عثمان الخمیس، وأرى أنه ينطوى على مغالطات شرعية، وإطلاقات تحتاج إلى ضبط... وأحكام التكفير التي جازف بإطلاقها» (سخن عثمان الخمیس را محکوم می‌کنم و آن را حاوی مغالطات شرعی و اطلاقات نیازمند ضبط می‌دانم... و احکام تکفیری که با جسارت صادر کرده است).

د) تناقض‌گویی در مسئله تکفیر

الخمیس در عین حال که به صراحت گروه‌هایی را تکفیر می‌کند، در سخنانی دیگر می‌گوید: «التكفير امر عظیم حذر منه رسولنا» (تکفیر امری عظیم است که پیامبر ما از آن برحذر داشته است). این تناقض‌گویی، نشان از رویکرد گزینشی و سیاسی او در مسئله تکفیر دارد.

عثمان الخمیس با رویکردی سخت گیرانه و تکفیری، همواره یکی از مخالفان سرسخت تقرب بین مذاهب اسلامی بوده است. مهم ترین مصادیق این رویکرد عبارت اند از:

موضع گیری علیه مقاومت اسلامی (حماس):

در مصاحبه ای جنجالی در مارس ۲۰۲۵، او حماس را «فرقه سیاسی حزبی منحرفه سلکت طریقاً سیئاً، وألقت نفسها فی أحضان ایران» (فرقه ای سیاسی حزبی منحرف که راه بدی را در پیش گرفته و خود را در آغوش ایران انداخته است) توصیف کرد. این اظهارات با واکنش گسترده ای از سوی علمای جهان اسلام، از جمله علی القره داغی، رئیس اتحادیه جهانی علمای مسلمان، مواجه شد که آن را «نادرست» و «ناجای» توصیف کرد. هرچند الخمیس بعداً از این اظهارات عقب نشینی کرد و گفت «مهما كان هذا المسلم منحرفاً لازم أوقف معه، أسانده» (هر قدر این مسلمان منحرف باشد، باید با او بایستم و از او حمایت کنم)، اما اصل موضع گیری او در اوج جنگ غزه، ضربه ای سنگین به جبهه مقاومت و وحدت اسلامی وارد کرد.

فتاوی ضد حکام سوریه و تحریک به جنگ داخلی

عثمان الخمیس در بحبوحه جنگ داخلی سوریه، نقشی فعال در تحریک به جهاد علیه حکومت سوریه ایفا کرد: تحریک به جهاد در سوریه: منابع متعدد از فتاوی او برای جهاد در سوریه خبر داده اند. این فتاوی تحریک آمیز، مستقیماً به تشدید خشونت و خونریزی در سوریه دامن زد.

فتاوی «حکم خروج بر حاکم سوریه»: ویدئوهایی با عنوان «فتاوی خروج بر حاکم سوریه» از او منتشر شده است که نشان از مشروعیت بخشی به قیام مسلحانه علیه دولت مرکزی سوریه دارد.

حمایت از آل سعود و حاکمان خلیج فارس

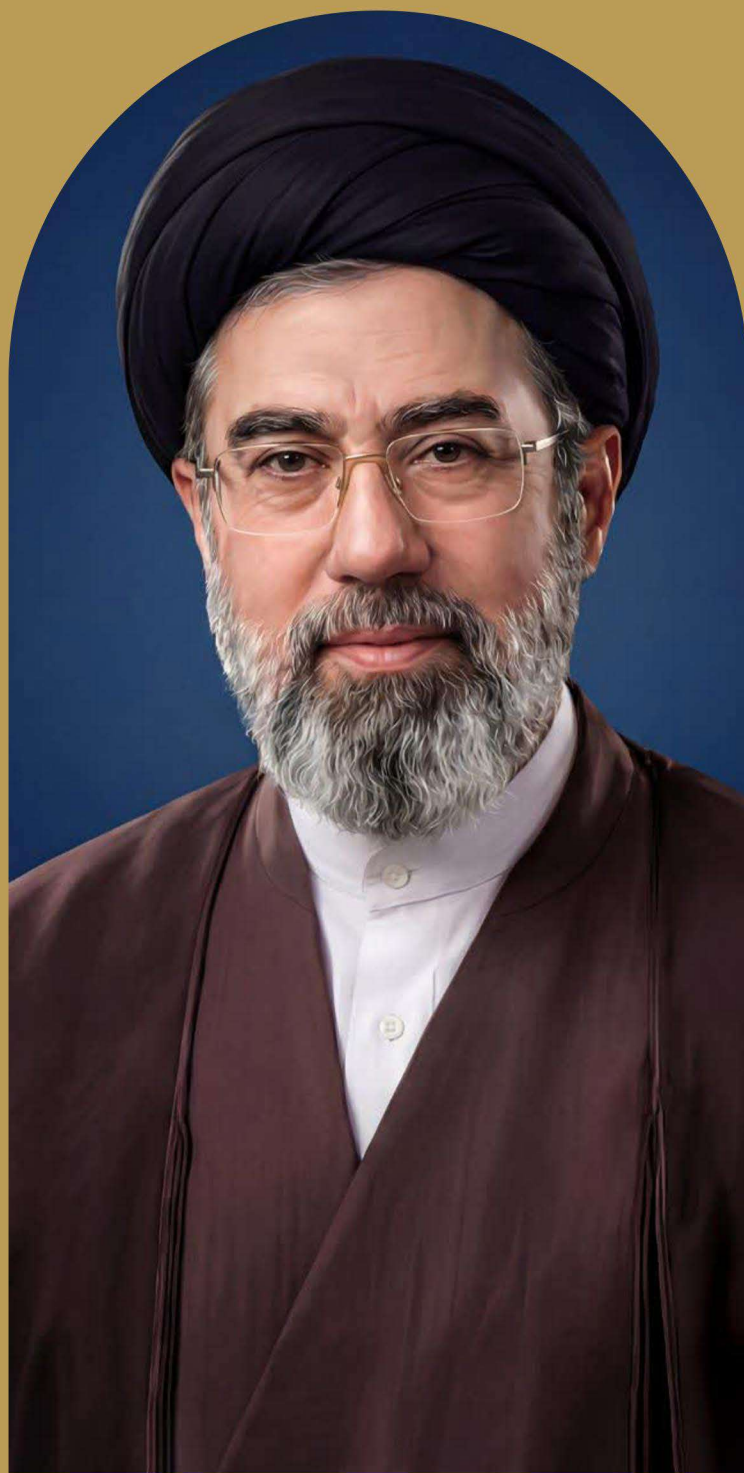
در نقطه ای مقابل موضع گیری هایش علیه سوریه، الخمیس رویکردی حمایت گرایانه از آل سعود و حکام خلیج فارس دارد: دفاع از حاکمان خلیج فارس: او به صراحت فتوا داده که «لایجوز سب و شتم حکام الخلیج وبالأخص آل سعود» (سب و شتم حاکمان خلیج فارس و به ویژه آل سعود جایز نیست). این فتوا، در تضاد کامل با رویکرد او نسبت به حاکم سوریه است و نشان از سیاست دوگانه در مواجهه با حکام اسلامی دارد.

حمایت از مشروعیت آل سعود: در آثار و سخنرانی های خود، به دفعات به تمجید از شخصیت هایی مانند ملک فیصل آل سعود پرداخته است.

انحراف در فتاوی اجتماعی (نگاه افراطی به زنان)

الخمیس در عرصه فتاوی اجتماعی نیز دچار افراط گری شده است. او در برنامه ای در قنأه المجلس، «بعدم جواز نشر النساء لصورهن عبر مواقع التواصل الاجتماعي ولو غطین شعورهن» (به عدم جواز انتشار تصاویر زنان در شبکه های اجتماعی، حتی اگر موهای خود را پوشانده باشند) فتوا داد. این فتوا با واکنش گسترده زنان در شبکه های اجتماعی مواجه شد و بسیاری از آنان با انتشار تصاویر خود در کنار این فتوا، به مقابله با آن پرداختند.

بررسی مواضع و فتاوی عثمان الخمیس نشان می دهد که او با وجود جایگاه علمی، الگویی از انحرافات فکری روش شناختی، سیاست دوگانه و رویکرد گزینشی را به نمایش گذاشته است. این تناقض ها و انحرافات، تصویری از یک چهره سیاسی مذهبی را ترسیم می کند که بیش از آنکه دغدغه وحدت اسلامی داشته باشد، به جهت دهی به افکار عمومی در راستای منافع سیاسی خاص اشتغال دارد و در این مسیر، از ابزار فتوا و جایگاه علمی خود برای مشروعیت بخشی به اقدامات تفرقه انگیز بهره می برد. همان گونه که یکی از تحلیل گران نوشته است: «المشكلة عند الشيخ عثمان الخمیس لیست سیاسیة مع حماس، وإنما هی مشكلة فکریة منهجیة عقدیة» (مشکل نزد شیخ عثمان الخمیس سیاسی با حماس نیست، بلکه مشکلی فکری، روش شناختی و اعتقادی است).



مُنَادِیَانِ اَمّت

دو هفته نامه منادیان امت | شماره سی و چهار | خرداد ماه ۱۴۰۵

